

مسئله وجود در فلسفه کندی

علی مطهری^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۳/۲۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱/۲۷)

چکیده

در فلسفه کندی، به عنوان اولین فیلسوف مسلمان، مسئله وجود به سبک مخصوص به خود مطرح بوده است. لفظ «وجود» در فلسفه کندی کم به کار رفته و به جای آن بیشتر از کلمه «کون» یا «ایس» در مقابل «لیس» و یا از کلمه «اینه» استفاده شده است؛ البته گاهی نیز کلمه «وجود» در آثار کندی به معنی ادراک و وجدان به کار رفته است. کندی میان شیء و ذات آن تفکیک می‌کند و این بی‌شبهت به تفکیک میان وجود و ماهیت بین متأخرین نیست. همچنین، از مجموع سخنان او در باب حقیقت خداوند، مسئله آفرینش و جعل و به خصوص تحلیل حقیقت وحدت چنین برمی‌آید که وی اصالت و واقعیت داشتن را از آن وجود می‌داند و ذات و ماهیت را امری اعتباری می‌شمارد؛ به همین خاطر می‌توان او را پیش از فارابی و بوعلی نخستین فیلسوف وجودی جهان اسلام دانست، اگرچه در آن زمان اصالت وجود یا ماهیت به عنوان یک مسئله مطرح نبوده است.

کلید واژه‌ها: وجود، کون، ایس، اینه، شیئیت، ذات، واقعیت، اصالت، ماهیت

۱. درآمد

نوع تلقی از مسئله «وجود»، «بدهت وجود»، طرح نظریه تمایز وجود از ماهیت و - به تبع آن - مسئله «اصالت وجود» یکی از ابداعات فیلسوفان مسلمان است که موجب گسست و استقلال فلسفه اسلامی نسبت به فلسفه یونانی قلمداد می‌شود. تاثیر شگرف این مسئله بر نوع نگاه فیلسوفان دوره اسلامی در مسائل مختلف فلسفی اعم از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی بر کسی پوشیده است. رویکرد وجودی در فلسفه اسلامی همه اشیاء و ماهیات را در ذیل حقیقتی به نام «وجود» تحلیل می‌کند و رنگ و بوی تازه‌ای به مسائل فلسفی می‌بخشد که سرانجام موجب اصالت بخشیدن به «وجود» و مبتنی ساختن موجودات بر «وجود» - نه بالعکس - می‌گردد. اهمیت مسئله «وجود» در فلسفه اسلامی به حدی است که می‌توان سیر تطور فلسفه اسلامی از کندی تا صدرا را تغییر‌انگاره «موجودی» به «وجودی» دانست.

فاصله فلسفه ارسطویی از فلسفه اسلامی فاصله «موجود» تا «وجود» است. در فلسفه ارسطو آنچه اهمیت دارد «موجود» است. وی در کتاب چهارم (گاما) متافیزیک، فلسفه را دانش بررسی موجود چونان موجود، متعلقات و لوازم آن می‌داند. وی سایر علوم را «پاره دانش» می‌نامد که هیچ کدام وظیفه بررسی موجود چونان موجود را در کلیت آن ندارند. ارسطو تاکید می‌کند موضوع فلسفه «موجودات» اند و فلسفه را دانش بررسی موجودات می‌داند.

فارابی و بوعلی با بسط مسئله «بدهت» و «تمایز وجود از ماهیت» کوشیدند تا «وجود» را متفاوت از ارسطو فهم کنند و پرسش از «وجود» را به پرسش از «اشیاء» و «موجود» فرونگاهند؛ گرچه بسط نظریه تمایز توسط ابن سینا موجب شد که این نظریه دستاورد وی تلقی گردد و اهمیت فارابی نادیده انگاشته شود.

در این بین آراء یعقوب بن اسحاق کندی و نقش وی در شکل‌گیری رویکرد وجودی در فلسفه اسلامی نادیده انگاشته شده است. این عدم توجه حاکی از نوعی انگاره «شارحانه» به آراء کندی است و گویی کندی در این مسئله صرفاً به بیان و شرح آراء ارسطو پرداخته و نظر جدیدی از خود بروز نداده است. شماری از پژوهشگران معاصر هم در نگاهی کلی‌تر، نظریه‌های وی را صرفاً برگرفته از منابع یونانی دانسته و او را قبل از هر چیز گردآورنده و گاه انتقال‌کننده این آراء شمرده‌اند [۴، ص ۲۱]؛ اما آیا به راستی چنین انگاره‌ای از فلسفه کندی صحیح است؟

این پژوهش می‌کوشد تا با نگاه به آثار کندی فهم وی از مسئله «وجود» و تاثیر آن بر

حکمای متأخر را واکاوی کند و در جهت تایید یا ردّ انگاره مذکور بکوشد. فهم مسئله «وجود» در فلسفه کندی می‌تواند ما را در سیر تطوّر فلسفه اسلامی از «وجود» به «وجود» یاری رساند و چه بسا بتواند همچون حلقه‌ای مفقوده زنجیره اتصال فلسفه یونانی به اسلامی را کامل کند. اهمیت آشکار شدن ریشه‌های رویکرد وجودی در فلسفه کندی، بیشتر از آن روست که بتوان هویت مستقل فلسفه اسلامی از فلسفه یونانی را به درستی نشان داد. به بیان دیگر، نگاه تحلیلی به تاریخ فلسفه اسلامی و نشان دادن تمایزات این فلسفه از فلسفه یونان دست کم می‌تواند تثبیت‌کننده هویت فلسفه‌ای باشد که «اسلامی» خوانده می‌شود و نقش کندی به عنوان اولین متفکر مسلمان در تثبیت این هویت، اهمیت بسیار دارد.

با توجه به این ضرورت، پژوهش حاضر می‌کوشد تا به دو پرسش بنیادین زیر پاسخ دهد:

۱. کندی در مسئله «وجود» و «وجود» دارای ابتکاراتی هست یا وی صرفاً به شرح عبارات ارسطو در این باب اکتفاء کرده است؟

۲. آیا در آراء کندی نمی‌توان ریشه‌های مباحث وجودی همچون نظریه تمایز وجود از ماهیت و اصالت وجود را یافت؟

روش این پژوهش از سنخ روش توصیفی - تحلیلی است که در آن محقق نه با استفاده از ابزارهای تجربی بلکه از طریق تحلیل مبانی و لوازم منطقی به تصویرسازی آنچه هست در جهت اثبات مدعای خویش می‌پردازد. پژوهشگر در این روش، برای تبیین و توجیه دلایل، نیاز به تکیه‌گاه محکمی دارد که این تکیه‌گاه از طریق جستجو در ادبیات و مباحث نظری مسئله پژوهش و تدوین گزاره‌ها و قضایای کلی موجود درباره آن فراهم می‌شود.

از این رو در این پژوهش، پس از معرفی اجمالی کندی و بررسی معانی و مترادفات لفظ «وجود» و به دست آوردن کلید واژه‌های ادبیات وجودی در فلسفه کندی، به کنکاش در متون برجای مانده از این حکیم در مسئله پژوهش پرداخته شده است و سپس تلاش شده است تا از طریق تحلیل منطقی، مبانی و لوازم وجودی آراء کندی روشن گردد.

۲. کندی

ابویوسف یعقوب اسحاق کندی (حدود ۱۸۰ق - ۲۵۲ق) [۱، ص ۳۶۷؛ ۲، ص ۲۵۵؛ ۳، ص ۲۹۷؛ ۷، ص ۵۲۸؛ ۸، ص ۵۰-۵۱] که به واسطه انتسابش به کنده، یکی از قبایل بزرگ و اشرافی عرب، «کندی» نامیده می‌شود، اولین متفکر برجسته دوره اسلامی در

گذار از اندیشه‌های صرفاً کلامی به اندیشه‌های فلسفی و دفاع عقلانی از دین محسوب می‌گردد. کندی از افرادی است که همیشه کوشا بوده است معارف اسلامی و اصول فلسفی را با یکدیگر وفق دهد، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست. برخی او را به علت اینکه نامش یعقوب و نام پدرش اسحاق و کنیه‌اش ابویوسف است یهودی پنداشته‌اند و در بعضی روایات که قطعاً مجعول است از او به عنوان کسی یاد کرده‌اند که در نظر داشته ردی بر قرآن مجید بنویسد.

به استناد آنچه از آثار کندی تاکنون یافت شده می‌توان او را نخستین فیلسوف مسلمان و فلسفه او را فلسفه‌ای متفاوت با آنچه یونانی یا نوافلاطونی خوانده می‌شود، دانست؛ زیرا اگرچه کندی عقاید خود را از نوافلاطونیان ارسطوگرا اقتباس کرد، اما وی آن معانی را محتوای جدیدی بخشید و با آشتی دادن میراث فرهنگی یونان و اسلام فلسفه جدیدی بنیان نهاد [۶، ص ۵۹۶]. بنابراین می‌توان گفت فلسفه کندی نه تماماً افلاطونی و ارسطویی است و نه تماماً نوافلاطونی.

کندی از چنان جایگاهی در فلسفه اسلامی برخوردار است که از او با عنوان «فیلسوف عرب» یاد شده است [۲، ص ۲۵۵]. او یکی از بارزترین فلاسفه مسلمان است که تحت تأثیر ارسطو قرار گرفت. وی در آثار خود از او به عنوان برجسته‌ترین فیلسوف یونانی یاد کرد و یکی از آثار خود را به برشمردن آثار ارسطو اختصاص داد [۱۰، ج ۱، ص ۱۰۳؛ ۲، ص ۲۵۶]؛ اما وی در اقتباس آراء ارسطو بیشتر تحت تاثیر نوافلاطونیان ارسطوگرا است. به گمان برخی محققین، کندی محتوای جدیدی به مباحث فلسفی بخشید و با آشتی دادن میراث فرهنگی یونان و اسلام فلسفه جدیدی بنیان نهاد [۶، ص ۵۹۶]. برخی دیگر از پژوهشگران او را یکی از دوازده چهره عقلی تاریخ بشر دانسته‌اند [۹، ص ۱۹۹] و برخی دیگر نظریه‌های وی را صرفاً برگرفته از منابع یونانی دانسته و گاه انتحال‌کننده این آراء شمرده‌اند [۴، ص ۲۱]. همچنین، برخی مورخان هرچند گذرا، به تأثیرپذیری وی از حکمت ایرانی و هندی نیز اشاره کرده‌اند [۱، ص ۳۶۷]. امروز در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده روشن شده است که اولاً ارزش علمی و فلسفی کندی بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد، ثانیاً او مسلمانی پاک اعتقاد بوده است و ثالثاً به واسطه موقعیت علمی و اجتماعی، محسود بوده است و نسبت‌های ناروا به او مولود آن حسادت‌هاست.

مجموع رساله‌های موجود کندی اخیراً توسط آقای محمدعبدالهادی ابوریده تحت عنوان «رسائل الكندی الفلسفیه» در مصر به چاپ رسیده است و مهمترین و مشروح‌ترین

رساله آن «کتاب الکندی الی المعتصم» می‌باشد که توسط آقای احمد آرام به فارسی ترجمه شده است.

۳. معنای «وجود» و اصطلاحات «وجودی» در فلسفه کندی

در فلسفه کندی لفظ «وجود» واژه‌ای کم کاربرد است. کندی به ندرت از این واژه در فلسفه خود استفاده می‌کند و این واژه را در معنای وجدان و ادراک به کار می‌برد؛ به عنوان مثال وی در باب ادراکات انسانی از این واژه استفاده می‌کند و آن را به حسی و عقلی تقسیم می‌کند. وی بیان می‌کند:

«وجود انسانی دو وجود است؛ یکی از آن دو به ما نزدیک‌تر و از طبیعت دورتر است و آن وجود حواس است که از ابتدای تولد و رشد ما با ما و با هم جنس‌های ما همراه است. مرادم از جنس عام حیات عمومی است که با همه حیوانات همراه است... وجود دیگر به طبیعت نزدیک است و از ما دورتر است و آن وجود عقل است» [۵، ص ۱۸۸].

در عبارات بالا مقصود از «وجود» وجدان و دریافت و ادراک است چنانکه در بسیاری موارد دیگر از آثار کندی «وجود» به همین معنی است. در جملات فوق، دریافت انسانی را به دو قسم حسی و عقلی تقسیم می‌کند و می‌گوید دریافت حسی دریافتی است که به ما نزدیکتر و از طبیعت دورتر است و دریافت عقلی دریافتی است که به طبیعت نزدیکتر و از ما دورتر است. (در اینجا مقصود از «طبیعت» همان «ماهیت» و صورت عقلی شیء است). دریافت عقلی دریافت حقیقی است، اما دریافت حسی غیرحقیقی است زیرا غیر ثابت است چرا که با زوال محسوس و سیلان و تبدل آن تغییر پیدا می‌کند. پس در عبارات بالا مقصود از «وجود» وجود در مقابل عدم نیست بلکه مقصود ادراک و دریافت و وجدان است که گفتیم آن را به دو قسم حسی و عقلی تقسیم می‌نماید.

کندی به صورت بسیار نادر لفظ «موجود» را در معنای امروزی آن نیز به کار می‌برد؛ به عنوان مثال وی در یکی از رساله‌های خود چنین می‌گوید:

عَلَّتِ وجودِ هر شیء و همچنین علتِ پایداریِ (ثبات) هر شیء حق است، زیرا هر چه که انیت دارد، حقیقت دارد. پس حق تعالی اضطراراً موجود است و به همین خاطر انیات نیز موجودند [۵، ص ۱۸۸].

در این عبارت کندی «وجود» و «موجود» را به معنای امروزی آن به کار بسته است

اما وی از این دو واژه به ندرت استفاده کرده است. وی واژگان دیگری را برای دلالت بر «وجود» به معنای امروزی و اصطلاحی آن استخدام می‌کند. همین امر نشان می‌دهد مسئله وجود در فلسفه کندی متفاوت از سبک متأخرین و حتی سبک قدمایی چون فارابی و ابن‌سینا مطرح شده است. فیلسوف عرب به جای استفاده از «وجود»، بیشتر از لفظ «کون»، «ایس» و «انیت» استفاده می‌کند؛ چنانکه به جای لفظ موجود بیشتر از «حق» بهره می‌گیرد. همچنین به جای موجود مطلق (خدا) تعبیراتی نظیر «واحد حقیقی»، «واحد حق»، «ازلی» و «حق اول» به کار برده است.

بنابراین برای فهم مسئله وجود در فلسفه کندی باید بر روی اصطلاحاتی همچون واحد، حق، ایس و کون متمرکز شد.

۴. تعریف فلسفه؛ آغاز نگاه وجودی

پیش از این گذشت که ارسطو فلسفه را با تأکید بر «موجود» تعریف می‌کند. نگاه کندی به تعریف ارسطو می‌تواند موضع او را در برابر انگاره «موجودی» نسبت به موضوع فلسفه مشخص سازد. به بیان دیگر، تعریف کندی از فلسفه دال بر نوع نگاه و انگاره کندی از فلسفه و موضوع آن می‌باشد.

کندی تعریف ارسطو از فلسفه را نمی‌پسندد و تعاریف دیگری را از فلسفه مطرح می‌کند. از منظر وی تعریف فلسفه به دانش بررسی موجودات، از شرافت این علم می‌کاهد در حالی که فلسفه برای کندی از شرافت والایی برخوردار است. در نگاه کندی، فلسفه‌ی اولی (متافیزیک) شریف‌ترین بخش حکمت نظری است زیرا این علم، علم به علت است و علم به علت شریف‌تر از علم به معلول است. این علم چه از حیث مرتبت، چه یقین و چه از حیث زمان اشرف علوم است. اگر شرافت یک علم به موضوع آن باشد، موضوع این علم نیز اشرف موضوعات است [۳، ج ۲، ص ۳۰۰]. از منظر وی فلسفه اولی در واقع همان علم توحید است [۱۰، ج ۱، ص ۹۷-۱۰۱]. وی این بحث را چنین مطرح می‌کند:

و شریف‌ترین و بلندمرتبه‌ترین علم، علم فلسفه اولی است. مرادم از این دانش، علم به حق اول است که علت هر «حق»ی است... مطالب علمی (در این دانش) یا مطلب «هل» است یا «ما» یا «ای» و یا «لم»؛ اما هل تنها از «انیت» بحث می‌کند. [۵، ص ۳۰].

حق در فلسفه کندی مفهومی است که هم بر علت اولی اطلاق می‌شود و هم بر همه

معلول‌های او، که کل جهان را شامل می‌شود. کندی با انتخاب این مفهوم توانست زمینه را برای تقسیم دوقطبی موجود به واجب و ممکن در فارابی و ابن‌سینا فراهم آورد. در عبارات بالا مقصود از «حق الاول»، «موجود مطلق» (خدا) است. فلسفه اولی را به علم به موجود مطلق که علت هر موجودی است تعریف می‌کند. بنابراین در عبارات بالا کلمه «حق» مترادف است با کلمه «موجود». همچنین در اینجا کندی تا حد زیادی به ارسطو نزدیک می‌شود زیرا ارسطو نیز والاترین علمها را علم الهی دانسته است، ولی در «موضوع» فلسفه اولی اندکی از او دور می‌شود و با وی اختلاف پیدا می‌کند چرا که ارسطو موضوع فلسفه اولی را «موجود بماهو موجود» می‌داند اما کندی آن را حق اول (خدا) می‌داند. در پایان عبارات فوق، مطالب علمیه را چهارتا می‌داند (برخلاف مشهور که سه تا می‌دانند) و «هل» را فقط باحث از وجود معرفی می‌کند.

این فاصله گرفتن از ارسطو زمینه را برای ایجاد رویکرد وجودی نسبت به فلسفه فراهم می‌سازد؛ همچنان که خود وی در جای دیگر با فاصله گرفتن از تعریف ارسطویی، فلسفه را علم به حقیقت اشیاء می‌داند و حقیقت را بر شیء مقدم می‌سازد. وی در تعریف فلسفه چنین می‌گوید:

بلندترین صنعت انسانی و شریف‌ترین علوم صنعت فلسفه است که تعریفش علم به حقیقت اشیاء به قدر طاقت انسانی است؛ زیرا غرض فیلسوف در دانش‌اش رسیدن به حق و عمل به حق است. [۱۱، ص ۲۵].

این تعریف از تعریف ارسطو فاصله‌ای دو چندان می‌گیرد زیرا استفاده از واژه مصدری «حقیقت» و تقدم آن بر اشیاء نشان می‌دهد نگاه فلسفه در مرتبه اول به «حقیقت» و سپس به «اشیاء» است. به عبارت دیگر از منظر کندی فلسفه با حقیقت سر و کار دارد و اشیاء نیز بهره‌ای از حقیقت دارند و اگر از اشیاء در فلسفه بحث می‌شود به خاطر بهره داشتن آنها از حقیقت است. تقدم حقیقت بر اشیاء نکته‌ای است که کندی را به نگاه وجودی از فلسفه نزدیک می‌کند.

در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت کندی، تعریف ارسطو از فلسفه را نمی‌پذیرد و خود به تعاریف دیگری از این دانش می‌پردازد. وی با تعریف فلسفه به دانش حق اول و دانش حقیقت اشیاء از نگاه «موجودی» فاصله می‌گیرد و به نگاه «وجودی» نزدیک‌تر می‌شود.

۵. تمایز وجود و ذات در اندیشه کندی

یکی دیگر از مسائلی که به عنوان مَبَادی بحث اصالت وجود در فلسفه اسلامی مطرح شده است، تمایز ماهیت از وجود است. به بیان دیگر مادام که به موجود و وجود و یا ذات و هستی ذات به یک چشم نگریسته شود و تمایز این دو از یکدیگر مشخص نگردد اساساً نمی‌توان به یک نگاه وجودی دست یافت.

در نوشته‌های کندی آرائی وجود دارد که روشن می‌سازد وی این تمایز را دریافته است و با ادبیات خود، آن را تقریر کرده است. از بهترین نمونه‌های این نوشته‌ها می‌توان به بحث وی در باب علت نبودن یک ذات برای وجود خود اشاره کرد.

کندی در این بحث، میان وجود و ذات شیء تفکیک قائل می‌شود. همان طور که بیان شد، وی در رد این مسئله که آیا ممکن است چیزی علت خودش باشد، به این تفکیک اشاره می‌کند و از طریقی ثابت می‌کند که چنین چیزی امکان ندارد. وی در این باب می‌گوید:

بحثی که از آنچه پیش از این گفته‌ایم مطرح می‌شود این است که آیا امکان دارد یک شیء علت بودن (کون) ذاتش باشد یا چنین چیزی امکان ندارد؟ ما در پاسخ به این پرسش می‌گوییم امکان ندارد شیء علت بودن ذاتش باشد... زیرا امر خالی از این نیست که یا شیء موجود (ایس) است و ذاتش «نیست» (لیس) است، یا موجود نیست و یا ذاتش «هست» است، یا موجود نیست و ذاتش هم «نیست» است و یا موجود است و ذاتش هم «هست» است. حال اگر شیء موجود نباشد و ذاتش هم نیست باشد پس «لا شیء» است و «لا شیء» نه علت است و نه معلول زیرا علت و معلول بر شیئی حمل می‌شود که وجود داشته باشد؛ بنابراین شیء نمی‌تواند علت بودن خودش باشد زیرا امکان ندارد شیء در هنگامی که موجود نیست و ذاتش هم «نیست» است علت بودن خود شود. همچنین اگر شیء موجود نباشد و ذاتش (هست) باشد امکان ندارد علت بودن خویش باشد زیرا این ذات موجود نیست و لاشیء است... (این فرض مشکلی دیگر دارد و آن این است که) اگر این شیء معدوم باشد و ذاتش موجود باشد پس ذات شیء غیر از خود شیء است در حالی که ذات هر شیء همان شیء است؛ بنابراین هر شیء غیر از خودش می‌شود در صورتی که هر شیء خودش خودش است و این خلف است و امکان‌پذیر نیست... حالت دیگر که در آن شیء موجود است و ذاتش معدوم نیز همین طور است. [۱۱، ص ۵۸-۶۰].

نکته قابل توجه در اینجا این است که کندی در عبارات فوق میان ذات و بودن ذات تفکیک کرده است و این بی‌شبهت به تفکیک میان وجود و ماهیت نزد متأخرین نیست. همچنین در عبارات بالا از الفاظ «ایس» و «لیس» به معنی وجود و عدم استفاده شده است و به جای لفظ «وجود» از لفظ «کون» استفاده شده است.

کندی برای آنکه اثبات کند که امکان ندارد شیء علت وجود ذات خودش باشد می‌گوید امر از چهار حالت خارج نیست: یا آنکه شیء ایس است و ذاتش لیس، یا شیء لیس است و ذاتش ایس، یا شیء لیس است و ذاتش نیز لیس، و یا شیء ایس است و ذاتش نیز ایس؛ و در هر چهار حالت اثبات می‌کند که به تناقض و خلف می‌رسیم.

برای حالت اول می‌گوید اگر، هم شیء و هم ذاتش لیس باشد، پس آن شیء در واقع لاشیء است و ذاتش نیز لاشیء است، و لاشیء نه علت است و نه معلول زیرا علت یا معلول به چیزهایی گفته می‌شود که وجودی داشته باشند، بنابراین این شیء علت وجود ذاتش نیست و حال آنکه فرض این بود که علت وجود ذاتش می‌باشد و این خلف است.

از منظر کندی دو حالت از حالات چهارگانه (شیء ایس و ذات لیس - شیء لیس و ذات ایس) اساساً پارادوکسیکال است و به نفي اصل هوهویت می‌انجامد؛ زیرا در این دو فرض، شیئیت شیء امری متغیر با ذات در نظر گرفته شده است در حالی که تمایزی میان شیء و ذاتش وجود ندارد زیرا در این صورت هر شیء غیر از ذاتش است و این بدان معناست که هر شیء خودش، خودش نیست.

وی در ادامه با استدلالهایی نظیر استدلال فوق اثبات می‌کند که حالت سوم نیز ممکن نیست و نتیجه می‌گیرد که شیء نمی‌تواند علت وجود ذات خودش باشد و از این طریق وجود حق اول را که علتی برای او نیست به اثبات می‌رساند.

از عبارات فوق چنین برمی‌آید که ذات، از منظر کندی لاقتضاست و برای موجود شدن نیاز به علت دارد و این همان مفهومی است که در فلسفه بوعلی و دیگران از «ماهیت» قصد شده است. به عبارت دیگر کندی در عبارات فوق، بودن شیء را به معنی وجود و ذات را به معنی ماهیت گرفته و این دو را از هم تفکیک کرده و ذات را لاقتضای از وجود و عدم دانسته است. از اینجا نیز می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نظر کندی آنچه حقیقت و واقعیت است وجود است و ماهیت من حیث هی لاقتضای از وجود و عدم و به عبارت دیگر لاقتضای از واقعیت داشتن یا نداشتن است و این چیزی جز اصیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت نیست.

۶. نگاه اصالت وجودی کندی به خداوند

تمایز ذات و وجود، زمینه را برای نگاه اصالت وجودی به حق تعالی میسّر می‌سازد. عبارات کندی در باب حق تعالی نشان دهنده نگرش اصالت وجودی این متفکر به خداوند است. وی در این باب بیان می‌کند:

خداوند که ستایش‌اش بلند است همان «انیتِ حق» است که «نیست» نبوده است و هیچ گاه هم «نیست» نخواهد شد... وی به وجود آورنده «مؤیس» کلّ (موجودات) از نیست (لیس) است. [۱۱، ص ۲۱۴].

کندی حق تعالی را همان «انیتِ حق» می‌داند. در واقع وی حقیقت حق تعالی را «انیتِ حق» می‌داند و به آن اصالت می‌دهد. گذشته از اینکه کلمه «انیت» ریشه یونانی دارد یا از «ان» و «ن» در عربی گرفته شده است، در اینجا مقصود از «انیت» وجود عینی است در مقابل ماهیت. از نظر کندی، علت وجود و ثبات هر شیئی حق است زیرا هرآنچه که انیت و وجود عینی داشته باشد دارای حقیقتی است. پس حق بالوجوب موجود است چرا که انیات و وجوداتی عینی را می‌یابیم. از عبارت «کلّ ما له انیة له حقیقة» می‌توان چنین استنباط کرد که از نظر کندی اصالت با وجود است نه با ماهیت، اگرچه مسئله اصالت وجود یا ماهیت برای او مطرح نبوده است. این عبارت نشان می‌دهد خدا در اندیشه کندی رنگ و بوی اصالت وجودی دارد.

۷. فعل وجودی حق در فلسفه کندی

مسئله آفرینش و به تبع آن بحث از «جعل» (اینکه علت دقیقاً چه امری را جعل می‌کند) یکی دیگر از مواضعی است که می‌توان در آن، نگاه وجودی فیلسوفان مسلمان را رصد کرد. کندی در برخی رسائل خود به بحث از آفرینش پرداخته است. وی بر خلاف فلاسفه یونان باستان، خداوند یکتا را مبدأ آفرینش می‌داند و بر اندیشه آفرینش هستی (وجود) از نیستی (عدم) به واسطه «ابداع» - و نه «زمان» - اصرار می‌ورزد. تحلیل مسئله ابداع از نظر کندی می‌تواند ما را به دیدگاه وی از مسئله جعل نزدیک سازد.

کندی در جایی ابداع را «اظهار شیء از نیستی» تعریف می‌کند [۱۱، ص ۱۱۳]. وی در جایی دیگر در تعریف ابداع از واژه «ایس» استفاده می‌کند و ابداع را از سنخ فعل وجودی در نظر می‌گیرد:

فعل حق تعالی ایجاد وجودات (تأییس الأیسات) از نیستی است و این فعل

تنها از آن خداوند است که غایت هر علتی است... و این فعل است که ابداع نامیده می‌شود. [۱۱، ص ۱۳۵].

کندی در این عبارات، برای تبیین فرآیند ابداع از واژه‌های «تأییس» (برگرفته از اَیس) بهره می‌برد و از خداوند تبارک و تعالی به عنوان «مؤیس الأیسات عن لیس» تعبیر می‌کند (۳، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۳). از نظر وی نه تنها ابداع، که بقای هستی هم ناشی از حق تعالی است و خداوند در فلسفه وی نه تنها علت موجد که علت مبقیه هم به شمار می‌آید: علت وجود هر شیء و همچنین علت پایداری (ثبات) هر شیء حق است، زیرا هر چه که انیت دارد، حقیقت دارد. پس حق تعالی اضطراراً موجود است و به همین خاطر انیات نیز موجودند. [۵، ص ۱۸۸].

از منظر وی آنچه مورد تعلق «جعلِ علت» قرار می‌گیرد «ایسات» است. این بدان معنی است که حق تعالی در وهله اول «اَیس» شیء را «تأییس» می‌کند؛ بنابراین از نظر کندی مجعول بالذات، «اَیس» یا همان وجود شیء است و ذات به تبع آن پدید می‌آید؛ بنابراین فعل حق تعالی فعلی وجودی است و حق وجود اشیاء را ایجاد می‌کند. لازمه این نگاه کندی به مسئله آفرینش، پذیرش اصالت وجود و مجعول دانستن وجود است؛ هر چند چنین مسئله‌ای در نزد وی مطرح نشده است.

۸. اصالت مصدر «وحدت» در فلسفه کندی

پیش از این گذشت که یکی از لوازم نگاه وجودی، تحلیل مشتق در پرتو مصادر و اصالت دادن به مصادر است. در واقع در نگاه وجودی، موجودات در پرتوی وجود، معلومات در پرتوی علم و مقدورات در پرتوی قدرت تحلیل می‌شوند و نه بالعکس. یکی دیگر از مواضعی که می‌توان نگاه وجودی کندی را رصد کرد مباحث وی در باب مساوقات وجود همچون وحدت و فعلیت است. اگر کندی در باب مساوقات وجود همچون وحدت، واحد را در پرتوی وحدت تبیین نماید و اصالت را به «وحدت» دهد می‌توان آن را آغاز کننده فلسفه وجودی دانست.

در واقع نوع نگاه کندی به این مساوقات می‌تواند ما را در شناخت نگاه این حکیم به وجود یاری رساند. در فلسفه کندی لفظ «وحدت» و «واحد» پرکاربرد است و وی خداوند را با نام «واحد» می‌خواند. این امر حاکی از اهمیت مفهوم «واحد» در نزد فیلسوف عرب است؛ به همین خاطر در این بخش از بین مساوقات وجود، به تحلیل مفهوم وحدت و

واحد در فلسفه کندی پرداخته می‌شود.

کندی وحدت را مساوق فعلیت می‌داند و در تعریف واحد می‌گوید:

واحد آن چیزی است که بالفعل است و وصف «واحد» معمولاً بالعرض (بالمجاز) به موصوف آن حمل می‌شود. [۱۱، ص ۱۱۷].

اینکه مفهوم واحد بالعرض بر اشیاء بالفعل حمل می‌گردد بدین خاطر است که از منظر کندی «واحد» صفت خاص ذات باری تعالی است و اطلاق آن بر ماسوی الله مجزاً صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر از منظر وی «واحد» به دو قسم حقیقی و غیر حقیقی تقسیم می‌شود و آنچه حقیقتاً واحد است تنها حق تعالی است و ماسوی الله مجزاً به این وصف متصف می‌شوند. کندی در رساله «کتاب الکندی الی المعتمصم» اوصافی را درباره واحد حقیقی بیان می‌کند که پرده از نگاه وجودی به این مسئله بر می‌دارد. وی در این باب چنین می‌گوید:

پس آشکار گشت که واحد حق نه شیئی از مقولات است؛ نه عنصر است؛ نه جنس؛ نه نوع؛ نه شخص؛ نه فصل؛ نه عرض خاص؛ نه عرض عام و نه حرکت است. همچنین این واحد نه عقل است، نه کل و نه جزء است؛ نه جمیع است و نه بعض و نه واحدی به اضافه غیر است بلکه واحد محضی (مُرسل) است که نه تکثیر و نه کثرت را می‌پذیرد. این واحد غیر از آن واحدی است که در جمیع انواع واحدی که ذکر کرده‌ایم موجود است زیرا این واحد حق بسیط‌تر از واحدی است که وحدت دارد... پس واحد حق به هیچ یک از مقولات متصف نمی‌شود و جنس و فصل و عوارض ندارد... بنابراین واحد حق فقط «وحدت محض» است یعنی هیچ چیزی غیر از وحدت نیست و هر واحدی غیر از آن (در واقع واحد نیست بلکه) متکثر است. [۵، ص ۱۲۳]

از نظر کندی «واحد حق» تنها واحد حقیقی است. وحدت در جنس و نوع و شخص و فصل و خاصه و عرض عام، حقیقی نیست زیرا این وحدت به گونه‌ای عرضی بر این امور حمل می‌گردد. حال با توجه به قاعده «کل عرضی معلل»، آنچه بر چیزی عارض شود معلول غیر اوست؛ بنابراین وحدت اشیاء ناشی از اثری از یک مؤثر است که خود بالذات دارای وحدت است. پس ناگزیر واحدی حقیقی هست که وحدت او معلول علت دیگر نیست.

از نظر کندی حق تعالی از جرگه ماهیات بیرون است و نه تنها خود یکی از ماهیات نیست بلکه موصوف به هیچ مقوله‌ای حتی به صورت عرضی نمی‌گردد. این تصویر سازی

از حقّ بعدها در فلسفه اسلامی با قاعده «الحقّ ماهیّته انیّته» نمایان گردیده است. از عبارات کندی روشن می‌گردد وی اولین فیلسوفی است که با این تحلیل از خداوند راه را برای نگاه اصالت وجودی به خداوند هموار ساخته است.

اوج نگاه وجودی کندی به مسئله وحدت در انتهای عبارت وی دیده می‌شود. وی در باب حق تعالی اصالت را به مصدر «وحدت» می‌دهد و واحد را به «وحدت» تبدیل می‌سازد. از منظر کندی آنچه که بالذات واحد است دیگر نمی‌تواند واحد خوانده شود (زیرا در معنای مشتق واحد، وحدت به عنوان امر عرضی بر شیء حمل می‌شود) بلکه واحد حقیقی همان «وحدت محض» است.

نگاه اصالت مصدری کندی به وحدت خداوند به هیچ روی با نگاه اصالت ماهیّتی قابل جمع نیست؛ زیرا اگر ماهیّت اصیل باشد وحدت از لوازم و معقولات ثانیه محسوب می‌گردد و هیچ گاه امری ذاتی به حساب نخواهد آمد. این عبارت کندی بیان دیگری از قاعده «الحقّ ماهیّته انیّته» است که می‌توان آن را به این صورت تقریر کرد: «الحقّ ماهیّته وحدته». روشن است که پذیرش چنین قاعده‌ای منجر به نفی ماهیّت از خداوند می‌شود زیرا وجود و مساوقات آن همچون وحدت، همواره از امور عارضی برای ماهیّت محسوب می‌گردند و ذاتی دانستن آنها در واقع منجر به اصالت دادن به آنها و نفی ماهیّت از حقّ می‌شود.

بنابراین کندی اولین فیلسوفی است که بحث اصالت مصدر را در فلسفه اسلامی مطرح و از آن، دست‌کم در باب حق تعالی دفاع نمود و بدین طریق راه را برای فاصله گرفتن از اصالت مشتق به مصدر فراهم ساخت.

۹. نتیجه

می‌توان گفت مسئله وجود در فلسفه کندی به سبک متأخرین و حتی به سبک قدمایی چون فارابی و ابن‌سینا مطرح نشده است، بلکه به سبک مخصوص به خود و در قالب بحث وحدت و غیره مطرح گردیده آن هم به میزان اندک. حتی لفظ «وجود» در آثار کندی بسیار کم به چشم می‌خورد و بیشتر به جای آن از لفظ «کون» استفاده شده است؛ (گاهی نیز این لفظ به معنی ادراک و وجدان به کار رفته است)؛ چنانکه به جای لفظ «موجود» بیشتر از «حق» و «ایس» بهره گرفته شده است (گرچه به کار رفتن یا نرفتن الفاظ وجود و موجود در نتیجه‌گیری ما تأثیری ندارد و مفهوم و معنی آنها مورد

نظر است). همچنین به جای موجود مطلق (خدا) تعبیراتی نظیر «واحد حقیقی»، «واحد حق»، «ازلی» و «حق اول» به کار رفته است.

با این وصف، از مطالب گذشته می‌توان چنین نتیجه گرفت که کندی پیش از فارابی و بوعلی اولین فیلسوفی است که به مسئله «وجود» توجه کرده است و زمینه را برای تولد نگاه وجودی در فلسفه اسلامی فراهم ساخته است. کندی میان وجود و ذات تفکیک قائل می‌شود و واقعیت را از آن وجود می‌داند. به تعبیر بهتر، وی واقعیت را مساوی وجود تلقی می‌کرده و ماهیت (ذات) را امری لاقتضای از واقعیت داشتن یا نداشتن معرفی می‌نماید. نگاه کندی به مسئله جعل و آفرینش، نگاهی وجودی است. وی متعلق جعل حق را وجود اشیاء می‌داند و خداوند را با عنوان مؤسس الایسات (موجد وجودات) معرفی می‌کند.

اصالت وجود، در نوع نگاه کندی به خداوند به صورت پیرنگ‌تری نمودار می‌شود. وی به صراحت حقیقت خداوند را انیت او می‌داند و ذات لا اقتضاء را از حق تعالی نفی می‌کند. کندی در بحث از وحدت، قائل به اصالت مصدر می‌شود و حقیقت خداوند را همان وحدت محض می‌داند. پیش فرض پذیرش اصالت مصدر و تحلیل مشتق در پرتوی مصدر، همان نگاه وجودی در فلسفه است که مبتنی بر پذیرش اصالت وجود می‌باشد.

به بیان دیگر، کندی در خداشناسی و هستی‌شناسی خویش، نظراتی را مطرح ساخته است که جز با پذیرش اصالت وجود قابل تبیین نیست؛ بنابراین وی پیش از فارابی و بوعلی آغازکننده فلسفه وجودی در جهان اسلام است، هرچند در آن زمان و برای او مسئله‌ای به نام «اصالت وجود یا ماهیت» مطرح نبوده و این مسئله تحت این عنوان از زمان میرداماد مطرح شده است.

منابع

- [۱] ابن القفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف (۱۹۹۹م). تاریخ الحکما و هو مختصر الزوزنی من کتاب اخبار العلما باخبار الحکما: سلسله الفلسفه الاسلامیه، نشر یولیوس لبرت، متا.
- [۲] ابن الندیم (۱۸۷۱-۱۸۷۲). الفهرست: تاریخ العلوم و تصنیفها فی العالم الاسلامی (۱، ۲، ۳)، تحقیق: جوستاف فلوجل، لایبتسک، متا.
- [۳] بدوی، عبدالرحمن (۱۹۸۴م). موسوعه الفلسفه، الطبعة الاولى، الجزء الثاني، بیروت، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر.
- [۴] پینس، س (۱۳۷۶). اصالت علم اسلامی در چه بود؟، ترجمه: بهناز هاشمی پور، تهران، معارف.
- [۵] جهامی، جیرار (۲۰۰۲م). موسوعه مصطلحات الکندی و الفارابی، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.

- [۶] شریف، میرمحمد (۱۳۶۲). تاریخ فلسفه در اسلام، تهیه، گردآوری و ترجمه فارسی زیر نظر: نصرالله پورجوادی، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- [۷] طرابیشی، جورج (۱۹۹۷م). معجم الفلاسفه، بیروت، دار الطلیعه للطباعه و النشر، الطبعه الثانيه، كانون الاول.
- [۸] عبدالرزاق پاشا، مصطفی (۱۳۶۴ف/۱۹۴۵م). فیلسوف العرب و المعلم الثاني، قاهره، دار احيا الكتب العربيه.
- [۹] کربن، هانری (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، کویر.
- [۱۰] کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق (الجزء الاول ۱۳۶۹ ق / ۱۹۵۰ م، الجزء الثاني ۱۳۷۲ق/ ۱۹۵۳ م). رسائل الكندی الفلسفيه، تحقيق: محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، دارالفکر العربی.
- [۱۱] کندی، یعقوب بن اسحاق (۱۹۷۸م). رسائل الكندی الفلسفيه، مقدمه، تصحيح و تعليق محمد ابوریده، قاهره، دارالفکر العربی.

